

« سعادی »

فدا دقتی انسان را آفرید به ادا حازه داد تا برای خودش زندگی کند آن جمله دلش می خواهد هر کس
یک جور زندگی می کند ای زندگی خوش را سرشار از جهان می کند و یکی عام زندگی خودش را در غم دانوده
می گذراند... این بسببی به ذات انسان ها دارد که دوست دارند چگونه زندگی خودشان را ادامه دهند.

فداوند برای هیچ انسانی سرنوشت قاضی مشخص نکرده که تقاضای آن زندگی کند! انسان را راضی گذاشته
تا راه خودش را خودش پیدا کند هر کجا که انسان غول شود می تواند سرنوشت خودش را عوض کند و این

اصلا به سن و سال ربطی ندارد! حلز است کسی در کودکی و بزرگسالی بنده چه سرنوشتی دارد و یا کسی در

بزرگی و آخرهای زندگی! الان هم می توان سرنوشت را عوض کرد و بهتر دیدن شده!!

« ادبی »

فداوند وقتی ما آدم ها را به وجود آورد یک کتاب خالی زیر پاهای ما گذاشت تا ما راهی دنیا کنیم و تقاضای

کتاب دیده می شد عنوان و نام نویسنده اش بود! عندانش سرنوشت و نام نویسنده اش حق بود! به عوافتی کتاب

که تمام کرد آن هم خالی بود با خودم فکر کردم چه کتاب بنویسم! نسا و ساد یا غلین غلین! تقسیم بر دست

با خودم گفتم راحت تر نبود خدا به کتاب رو گذاشت و برای همه یک کپی می گفت و عمل جزوه می گذاشت و بر

دولتان که تا آخر عمر جوانی و آخرت افعال بدیدم فب محنت است همه کتاب ها عقاوت باشند و آخر

تتم انهم بک افعال گرفته شود!!! از طرفی همه آدم ها که همان اول زندگی سر نوشتشان مشخص

نمی شود! شاید کسی در یک سالگی سر نوشتش مشخص شود و یکی تا ۲ سالگی احوال نداند سر نوشتش

را خودش باید بنویسد!

« هنوز دیر نیست ده ده داستان تلاشی خودتون شروع کنید »

داستان زندگی خودتون بنویسید

